

روز اولویت اقتصاد



از بیان دکتر
روح الله ابیزخواه



کتاب مغفول

نقدسیاستهای
اقتصادی دولتهای
پس از جنگ



می‌خواهیم نگاهی به مواضع و عملکرد کلی سه دولت بعد از جنگ در حوزه‌ی اقتصاد داشته باشیم و نیم‌نگاهی هم به افق‌های آینده‌ی اقتصاد در بستر انقلاب. این بحث، تحلیل و یک جمع‌بندی‌ای از تحقیقات ده‌ساله‌ام در اقتصاد است و بحث‌هایی که با صاحب‌نظران این عرصه داشته‌ام.

🔗 **اهتمام انقلاب اسلامی به اقتصاد**

انقلاب اسلامی یکی از اولین کارهای جدی‌ای که بعد از پیروزی انجام داد، عرصه‌ی سازندگی بود. سه چهار ماه بعد از پیروزی انقلاب، امام خمینی فرمان راه‌اندازی جهادسازندگی را صادر کردند. این یعنی اینکه انقلاب از اول به موضوع اقتصاد اهتمام داشت. اینکه القا می‌شود انقلاب اسلامی حرفی و مدلی در اقتصاد نداشته و غافل بوده و حالا بعد از سه دهه یادش آمده که اقتصاد مهم است، حرف بی‌پشتوانه‌ای است. این جهادسازندگی آن‌چنان مستحکم کار کرد که امام خمینی سال ۱۳۶۷ فرمودند از میان دستاوردهایی که در انقلاب ایجاد شد، من از جهادسازندگی خیلی خوشم می‌آید. حالا بحث ما جهادسازندگی نیست؛ ولی می‌خواهم بگویم نسبت انقلاب و اقتصاد نسبت محکمی بوده است.

۳ سازندگی و پیشرفت در گرو فرهنگ و مردم

امام خمینی در سال آخر حیاتشان و در ماجرای بازسازی مناطق جنگ‌زده، مانیفست اقتصادی‌شان را دادند. در پیامی که برای بازسازی به نخست وزیر دادند، سیاست‌های بازسازی را معین کردند. به تعبیر صریح ایشان دقت کنید:

- مبارزه با فرهنگ مصرفی که بزرگ‌ترین آفت یک جامعه انقلابی است
 - استفاده از نیروهای عظیم مردمی در بازسازی و سازندگی
 - بهادادن به مومنین انقلاب خصوصاً جبهه‌رفته‌ها
 - توسعه‌ی حضور مردم در کشاورزی و صنعت و تجارت
 - شکستن طلسم انحصار در تجارت داخل و خارج به افراد خاص متمکن و مرفه و بسط آن به توده‌های مردم و جامعه
- شما ببینید؛ در یک پیام، امام خمینی هم به بعد فرهنگ‌ی اقتصاد توجه داده‌اند، و هم سه مرتبه بر حضور مردم در توسعه و سازندگی اصرار کرده‌اند، هم به استفاده از نیروهای انقلابی اشاره کرده‌اند.

۳ نسبت دولت سازندگی با توصیه‌های امام

بعد از جنگ و بعد از امام خمینی، در دولتی که با شعار سازندگی روی کار آمد، می‌توان گفت تمام این توصیه‌های امام نادیده گرفته شد و حتی با برخی از آنها مقابله شد. این گزاره‌ی آقای هاشمی معروف است که در سال ۶۹ گفت باید مانور تجمل بدهیم. مغازه‌ها باید تا سقف از کالا پر باشد، چه ایرانی، چه خارجی. و حتی خطاب به مؤمنین گفت این جلمبربازی‌ها را کنار بگذارید.

آقای هاشمی به بچه‌جبهه‌ای‌ها و خصوصاً به جهادی‌ها گفت وقت شعار گذشته است. کار سازندگی و توسعه، یک کار تخصصی است و بچه‌بازی نیست. در دولت سازندگی، سازمان پشتیبانی مهندسی جنگ جهادسازندگی (معروف به پ.م.ج.ج.)، که از زمان جنگ باقی مانده بود و بزرگ‌ترین نهاد انقلابی فعال در عرصه‌ی مهندسی و عمران بود - که می‌توانست بازوی سازندگی دولت باشد - منحل شد. سایر ابعاد جهادسازندگی هم به انزوا رفت تا اینکه بالاخره در دولت اصلاحات، باقیمانده‌ی وزارت جهادسازندگی هم منحل و در وزارت کشاورزی ادغام شد.

۳ مهمترین سیاست‌های اقتصادی دوران سازندگی

۱) بازار در ید قدرت سرمایه‌دارها

از نظر برنامه اقتصادی، دولت سازندگی یکی از نسخه‌های اقتصاد لیبرال را به کار گرفت که مدل «اقتصاد مختلط» است. خود آقای هاشمی این تعبیر را به زبان آورد و گفت «مدل اقتصاد



دولت من، اقتصاد مختلط یا میکسد اکانومی^۱ است». این مدل مدلی کینز است و در آمریکا و انگلیس حاکم بود. سیاست‌های معروف «تعدیل ساختاری و تثبیت اقتصادی» ناشی از همین مدل است که برای کشورهای جهان سوم به‌شدت نسخه شده بود و توسط بانک جهانی دیکته می‌شد. بانک جهانی ابزارش وام است، وقتی می‌خواست به کشورهای جهان سوم وام بدهد، می‌گفت باید این نسخه را پیاده کنید تا وام بدهم. معامله‌ای بود که بانک جهانی با دولت‌ها می‌کرد. در این نسخه‌ها چه بود؟ یکی از بحث‌های مهم، آزادسازی بود. انواع آزادسازی‌ها. مقررات اقتصادی کاهش یابد. کوبین حذف شود. قیمت‌ها آزاد و واقعی شود. موانعی که برای کنترل واردات و صادرات گذاشته‌اند برداشته شود. اینکه دولتی گفته خودرو وارد نمی‌کنم چون خودش خودروساز است، باید برداشته شود. حالا اینکه این توصیه‌ها چقدر اجرا شد جای بحث است.

در این نسخه، دولت باید اقتصاد را به بازار آزاد واگذار کند و خودش صرفاً تأمین یک سری زیرساخت‌ها و نیازهای اولیه و ضروری مردم مثل آموزش را انجام بدهد. بگذارند بازار خودش تصمیم بگیرد که چه بکند و سردمدار بازار هم سرمایه‌دارها و سهام‌دارها هستند. یعنی صرفاً سرمایه‌گذاران تعیین‌کننده فضای اقتصاد کشور به چه سمتی برود.

۲) بی‌توجهی به کشاورزی و پرداختن به صنایع سرمایه‌بر

در بخش زیرساخت‌ها یکی از مهم‌ترین دستاوردهای دولت آقای هاشمی، احداث سد و جاده و بندر و ... بود. بالاخره کشور جنگ‌زده بود. در این بخش هزینه‌های زیادی شد. مخارج دولت عمدتاً مربوط به این بخش بود. البته اینکه واقعاً چقدر در این دولت زیرساخت ایجاد شد و با آن هزینه‌ها همین قدر زیرساخت می‌شد ایجاد کرد که ایجاد شد یا بیشتر از این‌ها می‌شد کار کرد، یک بحث دیگری است.

روی دیگر این نسخه این بود که کشاورزی جواب نمی‌دهد. باید سراغ صنعت رفت. آن هم صنایع بزرگ و سرمایه‌بر که اشتغال آن‌ها کم است. و یا صنایع مونتاژ که وابستگی در آنها بالاست. صنایع مونتاژ مثل خودرو و صنایع زیربنایی مثل فولاد، آلومینیوم، مس. هدف ایجاد این صنایع، بحث خودکفایی نبود. چون صنایع سرمایه‌بر، مواد طبیعی را به مواد خام اولیه تبدیل می‌کند. همین. مثلاً نفت را به ماده بعدی تبدیل می‌کند. اتیلن را تبدیل به پلی‌اتیلن می‌کند و آن را به دنیا صادر می‌کند. خودکفایی نیست. صرفاً یک مرحله جلوتر رفتیم. مواد خام از داخل چاه یا معدن درآمد و تبدیل شد به مواد اولیه‌ی قابل فروش و صادرات. به قول معروف، خام‌فروشی. به تعبیر ظریف‌تر، مواد طبیعی را بسته‌بندی می‌کند برای فروش بهتر به دنیا. تبدیلات بعدی را انجام نمی‌دهد.



ما تا امروز در پتروشیمی، هنوز داریم مواد اولیه و خوراک پایه به دنیا می‌فروشیم و از آن طرف، عروسک و محصولات پلاستیکی از چین و کره و ... وارد می‌کنیم. در حالی که خودمان منابع آن را داده‌ایم به اینها. مواد اولیه را به آنها می‌فروشیم و محصولاتش را از همان‌ها می‌خریم!

۳) ترویج مصرف‌گرایی برای پیشرفت اقتصاد

نسخه‌ی دیگری که در دولت سازندگی دنبال شد، نسخه‌ی «دولت رفاه» بود که آن هم از شقوق اقتصاد لیبرال است. در سیاست‌های رفاه، باب شد که به کارمندان دولت به‌شدت برسند. حقوق و مزایا و بن و حواله و ... به آن‌ها بدهند. این دیدگاه می‌گوید مصرف، لوکوموتیو توسعه است. باید مصرف را تحریک کرد تا اقتصاد، متحول شود. پس دولت باید مردم را مصرفی‌تر کند. بن و حواله کالاها می‌صرفی مثل کت‌وشلوار و سایر موارد به مردم داده شود. هر جا رکود است و مردم خرید نمی‌کنند به مردم پول بدهیم تا بخرند. بخش بزرگی از زیرساخت‌ها هم در راستای گسترش مصرف بود. بندر و منطقه آزاد احداث می‌شد تا واردات راحت‌تر شود. احداث بندر بدون وجود کارخانه، معنایش توسعه واردات است دیگر! با اینکه شعارش توسعه‌ی صادرات بود. سوال اینجاست که صادرات کدام کالای تولیدی؟! احداث بندر قبل از احداث کارخانه، به واردات منتهی می‌شود. من یادم است که آن سالها رایج شده بود از کیش کالا بیاورند و در شهرها بفروشند. هم هزینه‌ی هواپیما درمی‌آمد و هم دو برابر سود داشت. این زیرساخت‌ها در واقع به گسترش مصرف منجر شد.

۴) تداوم سیاست‌های اقتصادی دولت سازندگی در دوران اصلاحات

روی دولت آقای خاتمی بحث مجزایی نمی‌شود کرد. چون مواضع و سیاست‌های اقتصادی آن، همان راه دولت قبل بود. جبهه‌ی مشارکت تصریح داشت که ما در اقتصاد، حرفی و نسخه‌ای نداریم و دغدغه‌مان در سیاست و فرهنگ است. در واقع معامله‌ای بین آقای خاتمی و آقای هاشمی بود که اقتصاد دست آقای هاشمی و کارگزاران باشد و مابقی عرصه‌ها دست آقای خاتمی و اصلاحات. بنابراین سیاست‌های [اقتصادی] دولت سازندگی تا اواخر دولت اصلاحات ادامه پیدا کرد.

البته کسانی بودند که در دولت اصلاحات می‌خواستند تغییرات اقتصادی ایجاد کنند اما موفق نشدند. اقتصاددان معروف، مرحوم دکتر حسین عظیمی یکی از اینها بود که با اقتصاد لیبرال مشکل داشت و تفکراتش به سمت اقتصاد توسعه و توجه به ابعاد فرهنگی و اجتماعی، متمایل بود. ایشان در مقطعی حدود سال ۸۱، در سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی یک پست مهم گرفت. همان موقع، آدم‌های اقتصادی جناح کارگزاران



به آقای خاتمی خرده گرفتند که نباید این‌طور بشود و چرا فردی از جناح‌های فکری دیگر سرکار آوردی؟ به هر حال، فرمان برنامه‌ریزی یک دوره کوتاه، دست ایشان و هم‌فکرانش افتاد. همین‌ها برنامه‌ی «ساماندهی اقتصادی» را نوشتند که مورد توجه رهبری قرار گرفت و گفتند همین برنامه را اجرا کنید. بعلاوه مرحوم دکتر عظیمی، به ابتکار خودش، روال جدیدی را در تدوین برنامه‌ی توسعه شروع کرد.

یکی دو سال مانده بود به زمان تصویب برنامه چهارم توسعه. تفکر ایشان این بود که برنامه‌ریزی در اتاق در بسته انجام نمی‌شود و اینکه ۵ نفر اقتصادخوانده در تهران بنشینند و برنامه‌ی مملکت را بنویسند شوخی است. چه کار کرد؟ فراخوان زد در بین مؤسسات مطالعاتی و پژوهشکده‌ها تا برای نوشتن برنامه چهارم به کمک بیایند. فاز اول این بود که مبانی برنامه چهارم نوشته شود. موضوعات متنوعی در چهل محور و در ابعاد مختلف اقتصادی، صنعتی، فرهنگی، سیاسی و دینی تعیین شد.

بنده اولین پروژه‌ی تحقیقاتی حرفه‌ای‌ام را با ایشان شروع کردم. ما در مرکز مطالعات مان در دانشگاه شریف، روی توسعه‌ی صنعتی کار می‌کردیم. رفتیم و محور سیاست‌گذاری صنعتی را از ایشان گرفتیم. جالب آنکه ما جوان‌ترین نیروهای این کار بودیم و وقتی به جلسات جمعی این طرح وارد می‌شدیم همه با تعجب نگاه‌مان می‌کردند.

مبانی برنامه‌ی چهارم به صورت مشارکت جمعی نوشته شد و مرحوم عظیمی بنیادداشت سال بعد، خود برنامه را هم با همین روال بنویسد، که متأسفانه سکنه زد و فوت کرد. بعد از ایشان، تیم دکتر نیلی و همفکرانش را آوردند و مبانی برنامه چهارم را مجدداً دادند به اینها نوشتند. یعنی چند هزار صفحه تحقیقاتی را که چهل مرکز مطالعاتی آن هم با نظرخواهی از انبوهی از کارشناسان و صاحب‌نظران انجام داده بودند، نادیده گرفتند و گروه چند نفره‌ای نشستند و با تفکرات بسته‌ی خودشان، مبانی برنامه چهارم توسعه را نوشتند. ماحصل همان کتاب معروفی شد که خیلی سروصدا ایجاد کرد. خود سازمان مدیریت به خاطر حرف‌های تند آنها، ابتدا روی چاپ بعدی کتاب مهر زد که این کتاب، نظریات سازمان برنامه نیست ولی مسئله حل نشد و آخرش کتاب را جمع کرده و خمیر کردند. در این کتاب گفته شده بود همه چیز تابع اقتصاد است. سیاست باید تابع اقتصاد باشد. باید ما مسئله‌مان را با اسرائیل یک بار برای همیشه حل کنیم تا اقتصادمان روبه‌راه شود. بدین ترتیب در دولت آقای خاتمی، رویکرد جدیدی در اقتصاد، شکل نگرفت و یا به سرانجام نرسید و همان مسیر قبل تکرار شد.

🔗 یکی دو نسل باید فدا شود!

باید بررسی کنیم اثرات این نسخه‌ی اقتصاد لیبرالی که شانزده سال مطلقاً حاکم بود و در دولت عدالت هم همچنان زنده ماند چه بوده است؟ من خودم حادثه‌ی شورش

مشهد در سال ۷۲ را از نزدیک شاهد بودم. در چند شهر دیگر این قضیه رخ داد. همان سالی که تورم به ۴۸ درصد رسید. متفکران این‌ها همان موقع که این قضایا رخ داد، آمدند در دانشگاه‌ها و حتی در دانشگاه امام صادق (علیه السلام) و صریحاً گفتند در مدلی که ما دنبال می‌کنیم شورش طبیعی است! با نمودار هم توضیح می‌دادند که ما در ابتدای سیر توسعه هستیم. در این مرحله چون دائم سرمایه‌گذاری و هزینه است، احداث جاده و سد و فرودگاه و غیره، چندسالی وضع مردم بدتر می‌شود. یکی دو نسل فدا می‌شوند و بعد ناگهان اقتصاد شکوفا خواهد شد! البته عقلای اینها می‌خواستند مثلاً مدیریت کنند. سیاست‌های رفاه‌ناظر به همین است که بیاییم کسانی که از گرسنگی در حال مرگ هستند به این‌ها غذای کوپنی بدهیم. همین بحث‌هایی که امروز در امریکا شاهدش هستیم! اگر عده‌ای بیکار و بی‌خانمان و مقروض و گرسنه هستند، حداقل از گرسنگی نمیرند و غذای گرم دریافت کنند. حالا باید از این آقایان سؤال کرد که بعد از ۱۶ و بلکه ۲۴ سال پیاده‌سازی حرف‌های شما، بفرمایید اقتصاد شکوفا شد یا خیر؟ یا هنوز هم باید نسل‌هایی فدا شوند؟

۳. ثمره‌ی سیاست‌های کوتاه‌مدت اقتصاد لیبرال

یکی از ویژگی‌های بارز اقتصاد لیبرال یا همان اقتصاد بازار آزاد، آن است که به کوتاه‌مدت می‌پردازد. اصلاً شعارش این است که در بلندمدت ما همه مرده‌ایم! پس برای کوتاه‌مدت برنامه‌ریزی کنیم. مدیریت مقطعی و بحرانی برای همین الان. برنامه‌ها کوتاه‌مدت، سریع و ضربتی است. شواهد این نوع تصمیم‌گیری اقتصادی را در هر یک از دولت‌های سه‌گانه بعد از جنگ می‌توانید ببینید. مثل طرح ضربتی اشتغال، طرح احداث خط اتیلن غرب، طرح بنگاه‌های زودبازده.

در لحظه تصمیم گرفتند که طرح خط لوله اتیلن غرب اجرا شود. در هفت استان، هشت میلیارد دلار سرمایه‌گذاری شود. ما در وزارت نفت در به‌در دنبال یک متنی، گزارشی، چیزی بودیم که معلوم شود دلایل کارشناسی یک چنین طرحی چه بوده است؟ پیدا نشد. گفتند کارشناسی نشده است. بلکه وزیر نفت در دولت اصلاحات با چند نفر از استانداران و نمایندگان غرب کشور، به تصمیم رسیدند که این طرح پیاده شود. هشت میلیارد دلار خرج شود تا خط لوله اتیلن غرب در هفت استان ایجاد شود! علت تأکید روی این دو واژه این است که هم رقم بالاست هم منطقه‌ی وسیعی را تحت پوشش دارد. یعنی این طرح، اقتصاد چند استان را می‌تواند به هم بریزد. به دنبال این طرح، طرح اتیلن شرق هم در دولت احمدی‌نژاد تصویب شد که فقط یک جزوه صد صفحه‌ای گزارش کارشناسی‌اش بود. آن را مطالعه کردم. در هشتاد صفحه اولش، همه دلایل کارشناسان این بود که این طرح عملیاتی و اقتصادی و موجه نیست. منطقه آب ندارد، بندر ندارد، بردن گاز سخت است و ... در چند صفحه آخر،



نتیجه می‌گرفت که نظر کارشناسان این است که نمی‌شود، اما چون استانداران محترم و نمایندگان مردم شریف فلان جا و بهمان جا به آقای معاون وزیر که رئیس پتروشیمی است اصرار می‌کنند که پتروشیمی می‌خواهیم، این طرح با ملاحظاتی انجام شود! این هم آخر و عاقبت کار تخصصی! شعاری که مقابل بچه‌های جبهه دادند این بود که این کارها تخصصی است شما به خانه‌هایتان بروید و این‌ها کار ماست. این هم نهایت کار کارشناسی‌شان بود!

ضعف‌های پیاده‌شدن سیاست‌های اقتصاد لیبرال

۱) کم‌رنگی فرهنگ اقتصادی و تولید فناوری

عدالت، تبعیض و شکاف طبقاتی برای این‌ها هیچ‌وقت مهم نبوده است. هرچند آقای هاشمی همیشه با آمار و ارقام و ضریب جینی و اینها بحث می‌کرد که نشان دهد ما به شکاف طبقاتی توجه داریم. از طرف دیگر، فناوری و فرهنگ، واژه‌هایی است که در تفکر اینها سهمی ندارد. از یک طرف می‌گویند فرهنگ به اقتصاد دخلی ندارد -می‌بینید تبلیغات در صداسیما چه افتضاحی به بار آورده است- از طرف دیگر می‌گویند پول نفت را می‌دهیم فناوری می‌خریم. نگاه‌شان این است که می‌شود فناوری را خرید. درحالی که اولین مفهومی که در رشته مدیریت فناوری به شما یاد می‌دهند این است که فناوری چیزی نیست که قابل خرید و فروش باشد. آنچه شما می‌خرید ماشین‌آلات و یا حتی نقشه و طرح مهندسی است و نه فناوری. ماشینی که بلد نباشی با آن کار کنی، تعمیر کنی و ارتقایش بدهی، فناوری نیست. پیچ و مهره‌ی ماشین بشکنند، باید همان صاحب فناوری را صدا کنی بیاید با حقوق چند هزار دلاری، تکنسین شرکت ایران خودروی شما باشد و تعمیر کار خط تولید شود.

۲) ذبح شدن کشاورزی به پای طرح‌های غیرموجه

عرصه‌ی دیگر، روستا و کشاورزی است. بعد از جنگ، روستا برای مدیران کشور بی‌هویت شد. شش هزار روستا و مردمش بعد از انقلاب و عمدتاً بعد از جنگ بی‌هویت و خالی از سکنه شدند. چون در تئوری این‌ها کشاورزی مهم و مبنا نیست. می‌گویند پرتقال و سیب که چیز مهمی نیست که وقت‌مان را تلف کنیم! با پول نفت از دنیا می‌خریم. روستاها رها شد. دقیقاً عکس اتفاقی که در دهه‌ی شصت داشت می‌افتاد و جهادسازندگی داشت تحول واقعی در روستاها ایجاد می‌کرد. در توسعه‌ی روستایی دستاوردهایی که گاه بیست-سی ساله به‌دست می‌آید را در عرض چند سال تجربه کرده بودیم. جهادسازندگی به روستاهایی رفت و آبادشان کرد که اصلاً قبلاً در نقشه‌ی تقسیمات کشور نبودند. می‌گویند از فلان جا داشتیم رد می‌شدیم می‌دیدیم

از پشت کوه دودی بلند است. دنبال می‌کردیم و می‌رسیدیم به یک روستا که چون جاده نداشت، کسی آنجا نرفته بود و از وجود چنین روستایی اطلاع نداشت. آن وقت روستا را در نقشه ثبت می‌کردیم و برایش جاده می‌کشیدیم و ... جهادسازندگی چنین دستاوردهایی داشت که امروز در دانشگاه پرینستون آمریکا، یک دانشجوی دکترا دارد روی جهادسازندگی ایران پایان‌نامه می‌نویسد که ببیند سی سال پیش در ایران چه اتفاقی افتاده است!

ولی در مدل این آقایان، روستاها مهم نیستند. روستا حداکثر می‌تواند به خوابگاه کارگران شهری تبدیل شود. مردم بروند شهر کار کنند و شب‌ها در روستا بخوابند. تعدادی هم گاو و گوسفند داشته باشند که خالی از لطف نباشد! البته آن هم بعد از ورود دامداری‌های صنعتی، دیگر بی‌معنی است و باید جمع شود و به جایش مغازه‌ی قصابی و لبنیات‌فروشی در روستا بزنیم!

این را شما بگذارید در کنار انبوه طرح‌های هنگفت و بی‌خاصیت و غیرموجه که به اسم توسعه و سازندگی در شهرها ایجاد کردند. یکبار شنیدم ۲۷ فرودگاه غیراقتصادی و متروک در ایران داریم. در هر شهری که نماینده‌ی سمجی داشته و خواسته چیزی از دولت بگیرد، گفتند باشد یک فرودگاه هم برای شما می‌زنیم. بی‌توجه به اینکه اصلاً شهری که دو ساعت تا مرکز استان فاصله دارد فرودگاه نمی‌خواهد. بررسی کنید ببینید چقدر شهرک صنعتی در ایران احداث شده که خالی است و کارخانه‌ای ندارد. یک شهرک صنعتی را در جنوب خراسان دیدم که در آن خیارکاری می‌کردند! همه‌ی این‌ها به اسم سازندگی ایجاد شد. اما دریغ از توسعه‌ی روستایی. این‌طوری است که الان باید شاهد باشیم ۱۸ میلیون هکتار زمین مستعد کشت داریم که در آن کشت نمی‌شود و رها مانده است. اگر واقعاً اینها می‌خواستند زیرساخت‌ها را توسعه بدهند، چرا به بزرگترین زیرساخت کشاورزی که احیای اراضی باشد نپرداختند؟

امام خمینی گفته‌اند استقلال واقعی از مسیر کشاورزی می‌گذرد. اگر شما در کشاورزی توانستید استقلال واقعی را ایجاد کنید، در عرصه‌های دیگر هم می‌توانید. باز در صحبت‌های‌شان دارند که این کشور قدرت تولید غذا برای سیصد میلیون جمعیت را دارد! اساساً بعضی معتقدند انقلاب امام از بحث اصلاحات ارضی شاه شروع شد. آن جا بود که امام کوتاه نیامدند و وارد صحنه شدند.

۳) نگاه مصرفی و غیرتولیدی به مردم

عرصه‌ی دیگر حضور مردم است. در نگاه اقتصاد سرمایه‌داری، برعکس نگاه امام، مردم هیچ‌کاره و صرفاً مصرف‌کننده هستند. امام ۲۸ خرداد ۵۸ فرمودند: «ما دست‌مان را دراز می‌کنیم به سوی ملت برای آبادانی کشور». این صحبت امام، در واقع یکی از

ارکان تئوریک الگوی اقتصادی انقلاب است. باید برای فهم و تبیین آن، چندین کتاب و پایان‌نامه‌ی دکترا انجام شود. «ما دست‌مان را دراز می‌کنیم به سوی ملت» به زبان عامه‌فهم امام ساده بیان شده، اما به لحاظ تئوریک، معنای عمیقی دارد. یعنی دولت باید «متوسل به مردم» شود که بیاید و اصلاً آبادانی به‌دست شما انجام بگیرد. نه مثل حرف‌های لیبرال‌ها که از «مشارکت مردم» صحبت می‌کنند ولی منظورشان این است که مثلاً در طرح‌های زیربنایی، مردم ۳۰ درصد هزینه را بیاورند و اوراق مشارکت بخرند. خب بعد که مردم پول گذاشتند چه بکنند؟ هیچ، منتظر باشند تا دولت طرح را اجرا کند و دست آخر یک سودی هم به حساب بانکی مردم بریزد. نخیر! اگر راست می‌گویند بیایند مثلاً این طرح راه‌آهن شرق را که بیست سال است سه دولت در آن گیر کرده‌اند و نتوانسته‌اند آن را به فرجام برسانند، بسپارند دست مردم. این طرح الان گرفتار دور باطل دولتی‌ها شده است. از یک طرف، مسئولان منطقه، نداشتن راه‌آهن را دلیل محرومیت می‌دانند و منتظرند تا مرکز برای‌شان راه‌آهن بکشد و از طرف دیگر، وزارت راه هم می‌گوید چون منطقه توسعه‌نیافته است و اقتصاد چندانی ندارد و مثلاً معادن راه نیفتاده، صرف نمی‌کند آنجا راه‌آهن بکشیم! این را من خودم در تحقیقاتم، از زبان دو طرف شنیده‌ام. درحالی که می‌شد از مردم بومی منطقه خواست که خودشان یک شرکت بزرگ سهامی عام بزنند و این بشود متولی توسعه و حتی بهره‌برداری از راه‌آهن شرق کشور. دولت هم نظارت و هدایت کند. کدام مردم؟! همان مردمی که در جنگ توانستند ظرف ۲ ماه، با راهبری جهادسازندگی، ۲۰-۳۰ هزار سنگر فلزی برای عملیات فاو فراهم کنند. این مردم امروز نمی‌توانند هزار کیلومتر ریل بکشند؟ آن هم مثل سنگر، فلزی است دیگر!

این نگاه نبوده که مردم خودشان می‌توانند اداره کنند، توسعه بدهند و بسازند. شعار خصوصی‌سازی هم به‌شدت به انحراف کشیده شد. شنیده‌اید که به کنایه می‌گویند «خصوصی‌سازی». بله، همین‌طور شد. ایجاد یک بخش خصوصی وابسته به دولت و بلکه مال دولت! کارخانه‌هایی که کل مایملکش و مدیرانش دولتی بودند، به همان مدیرها گفتند بیاید کارخانه را بخرید. خب معلوم است چه فسادى به راه می‌افتد. مثلاً کارخانه‌ای که ۱۲۰ میلیارد می‌ارزید، با ۴ میلیارد می‌خریدند و بقیه را ماستمالی می‌کردند. مثلاً ۵۰ میلیارد که بدهی‌های شرکت است، ۴۰ میلیارد که ساختمان است، ۲۰ میلیارد که قسط خواهیم داد. فعلاً همین ۴ میلیارد را دولت بگیرد و کارخانه را تحویل دهد. اتفاقی که می‌افتد، چند سال بعد زمین کارخانه فروخته می‌شود، کارکنان اخراج می‌شوند، ماشین‌ها را هم به اوراقی می‌دهند و یک سود کلان و خداحافظ.

رانت‌های متعدد و فرهنگ اشرافی‌گری و بدهی‌های سنگین و اقتصاد نابسامان، خروجی‌های این مدل اقتصادی بوده است.



🍀 دانشگاه در انحصار مروجین اقتصاد سرمایه‌داری

این را دقت کنید که این‌طور نبوده که صرفاً رئیس‌جمهور و دولت‌مردان اراده کنند و دستور بدهند تا اقتصاد به این وضع درآید. بلکه دانشکده‌های اقتصاد و مراکز پژوهشی هم نقشی جدی در این وضع داشته‌اند. سال‌ها در دانشکده‌های اقتصاد و مدیریت، اجازه نمی‌دادند دیدگاهی غیر از سرمایه‌داری تدریس یا حتی پژوهش بشود. چه برسد به این که دیدگاه متعارض مجال پیدا کند در سطح سیاست‌گذاری مطرح شود. مرحوم دکتر عظیمی، چه بلایی سرش آوردند؟ ممنوع کرده بودند در دانشگاه‌های دولتی تدریس کند. آخرش به زور در دانشگاه آزاد راهش دادند. برای اینکه عظیمی را بشناسید بگویم پروفیسور محمد نقی‌زاده که چهل سال در ژاپن اقتصاد خوانده و تدریس کرده و اولین استاد خارجی در ژاپن است که بخاطر تحقیقاتش، مدال امپراطوری ژاپن را گرفته، تا حالا چندین بار به من گفته: مکتب اقتصادی من، حسین عظیمی است. من خودم را پیرو او می‌دانم.

طرفداران متعصب اقتصاد سرمایه‌داری، همین قدر هم آزاداندیشی نداشتند که اجازه دهند کسی در دانشگاه، ضد خودشان فکر کند و جلوی پیشرفت خیلی از تفکرات را در نظام آموزش و پژوهش گرفتند. همین فضا بوده که اثر مخربش را گذاشته و در ذهن و فکر مدیران دولت‌ها نفوذ کرده و تصور کرده‌اند که دیدگاه‌های سرمایه‌داری و سیاست‌ها و نسخه‌هایش، وحی منزل است و هیچ دیدگاه معارض دیگری در مقابلش نیست.

خطرهای را برایتان بگویم. طی دو سال پیش تحقیقی داشتم در این باره که تعاونی‌های تولیدکنندگان صنعت پلاستیک، مواد اولیه را خودشان در بین واحدهای تولیدی توزیع کنند و واسطه‌گری دلال‌ها حذف شود. مواد اولیه - که یا تولید داخل است یا وارداتی - در فرایندی به دست دلال‌ها می‌رسد و آن‌ها انبار می‌کنند و گرانتر به تولیدکنندگان پلاستیک می‌فروشند. از آن طرف، حدود ۲۰ تعاونی توزیعی بزرگ در ایران داریم که نماینده‌ی تولیدکنندگان پلاستیک هستند و اساساً علت ایجادشان همین بوده که مواد اولیه را به قیمت ارزان و به‌صورت مدیریت‌شده، به دست تولیدکننده برسانند. ما با کمک شرکت ملی پتروشیمی، ۱۵ تعاونی را جمع کردیم و اتحادیه‌ی کشوری تعاونی‌های پلاستیک را زدیم و بردیم در بورس کالای پتروشیمی تا متولی توزیع مواد اولیه شود. مبنای ساده‌اش هم این است که تعاونی این مواد را بین تولیدکننده‌ها با ۴ درصد کارمزد توزیع کند نه آنکه دلال با ۴۰ درصد سود به آن‌ها بفروشد. اول می‌گفتند قواعد بورس اجازه نمی‌دهد تعاونی‌ها بیایند! بعد که سماجت کردیم، گفتند هر چه فلان مرکز در وزارت اقتصاد گفت. رفتیم آنجا و با یک آقای دکتری که اقتصاد هم خوانده بود بحث کردیم. طرف گفت شما می‌خواهید که ما به تعاونی‌ها در توزیع مواد، انحصار بدهیم؟! یعنی اصلاً این آقا نمی‌داند معنای انحصار و تعاونی چیست. در اینجا انحصار معنا ندارد. تعاونی‌هایی که ما بحشش را می‌کردیم، نماینده‌ی ده هزار واحد

تولیدی هستند. وقتی تعاونی بیاید در بورس، انگار همه‌ی آن ده هزار واحد آمده‌اند یکجا مواد بخرند. این انحصار است؟! من گفتم مدل شما اسمش بازار آزاد است و در این مدل، اتفاقاً انحصار را به دلال داده‌اید! چه کسی «آزاد» است؟ کسی که پول نقد در جیبش دارد، انبار دارد، شبکه‌ی توزیع دستش است، این فرد آزاد است که همان دلال باشد. آیا تولیدکننده هم آزاد است؟ در اقتصاد سرمایه‌داری، تولیدکننده، رعیت دلال است! چه در بخش کشاورزی و چه صنعت. ببینید تفکرات رسوخ کرده، حتی در دولت‌های بعدی که با شعار عدالت آمدند هم زنده ماند.

❁ سیاست‌های مقطعی اقتصاد در دولت عدالتگرا

و اما مدل اقتصادی آقای احمدی نژاد. شعار ایشان عدالت بود و حذف اشرافیت. شعار خوبی بود. عدالت را هم این‌طور تعریف کردند که مثلاً ۸۰ درصد وام‌های بانکی، در اختیار شرکت‌های بزرگ و افراد متمول است و من می‌خواهم آن را به دست توده‌های مردم برسانم. عدالت تبدیل شد به تزریق پول. یعنی ما پول را به هر بهانه‌ای به دست مردم برسانیم. شاهد بودم یک شخص روحانی، نامه زده بود به رییس‌جمهور که داریم مسجدی در فلان روستا می‌سازیم کمک کنید. پاسخ آمد که هماهنگ کردیم بروید از فلان بانک، مبلغ پانصد هزار تومان برای خود وام قرض‌الحسنه بگیرید. خب طرف با این وام چکار می‌خواست بکند؟

اوایل دولت ایشان که طرح بنگاه‌های زودبازده راه افتاده بود، یکی از رفقای کارمندم که ساکن تهران بود زنگ زد که بیا برویم در ولایت، گاوداری بزنیم! گفتم من که دانشجوی دکترا هستم احتمالاً وقت نکنم بروم در گاوداری کار کنم! گفت منظورم که این نیست برویم گاودار شویم. بلکه یک طرح صوری میبریم بانک و وامش را می‌گیریم. بعد با پولش در تهران خانه می‌خریم. بعد هم به صورت قسطی، پول دولت را برمی‌گردانیم. گفتم برای تأیید طرح، از کجا گاو بیاوریم؟! گفت عمومی در ولایت، گاوداری دارد. قرار گذاشتم روزی که بازرس بانک می‌آید، گاوداری‌اش را بدهد دست ما که نشان بازرس بدهیم. حالا ما که نرفتیم در این بساط. خیلی‌ها رفتند و وام‌ها را گرفتند و به کار دیگر زدند. در همین تهران، وام ۱۰ و ۲۰ میلیونی برای خرید ون تاکسی می‌دادند. کلی کارمندان دولت رفتند وام را گرفتند و ون را فروختند.

رهبری می‌فرمایند سیاست‌های اقتصادی نباید مقطعی و بی‌پشتوانه‌ی فکری باشد. یعنی باید بسنجیم که چگونه اثراتش را می‌گذارد و آیا در همه جای کشور به یک شیوه پیاده می‌شود؟ یکی از اثرات تزریق پول، تنبل شدن روستاییان شد. الان در روستاها از یک طرف جوان‌ها بیکارند و از طرف دیگر، نرخ کارگر برای برداشت محصول بالاست. زیرا ماهانه، یارانه را می‌گیرند و نیاز چندانی به کار ندارند. این‌طوری دیگر باید تخم‌مرغ را هم از شهر بیاوریم و در روستا عرضه کنیم! گوشت مرغ و گوسفند که جای خود!



نگاه آقای احمدی‌نژاد این بود که این پول را باید مستقیماً به دست پیرزن روستایی برساند، اما این نبود که مردم خودشان می‌توانند سازندگی کنند. لذا در این دولت هم مثل گذشته، عاملیت توسعه همچنان دست دولت ماند و مردم وارد صحنه سازندگی نشدند. در وزارت صنایع گفتند می‌خواهیم بصورت ضربتی، ۸۰۰ طرح صنعتی در استان‌ها ایجاد کنیم. گفتیم کار را بدهید دست تشکل‌های صنعتی (مثل انجمن‌های صنعتی و اتحادیه‌های تولیدی و ...)، که در همه‌ی استان‌ها هستند. خودشان تشخیص بدهند چه طرح‌هایی در منطقه‌شان جواب می‌دهد و مسئولیتش را هم خودشان بپذیرند. گفتند فرصت نداریم معطل تشکل‌ها شویم. می‌خواهیم ضربتی انجام شود. بعدش هم کارشناسان وزارتخانه نشستند طرح اقتصادی تهیه کنند و وام بانکی توزیع کنند و متقاضی از این طرف و آن طرف پیدا کنند. درحالی که این‌ها در توان و تشخیص دولت نیست و باید تشکل‌ها نقش می‌داشتند. آخرش هم این طرح به نتیجه نرسید.

از آن طرف، الان مردم بخاطر وام‌های انبوهی که دولت داده، به شدت به بانک‌ها بدهکارند. بسیاری از وام‌ها بی‌محل بودند، چون درآمد متقاضی محدود بود. گرفت و رفت خانه و ماشین و جهیزیه خرید و حالا نمی‌تواند پس بدهد.

❧ رفع مقطعی مشکلات ساختار بروکراتیک

مشکل دیگر این بود که آقای احمدی‌نژاد اصلاً وارد اصلاح ساختاری دستگاه‌ها و ادارات نشد. ایشان هر جا می‌دید برای اجرای سیاست‌هایش، دستگاه موجود نمی‌کشد و مقاومت می‌کند، فی‌الغور یک ستاد موازی می‌زد و بودجه و اختیارات سنگین را می‌داد دست این ستاد با چند نفر کارمند. ولی ممکن است با رفتن ایشان همه این ستادها هم جمع شود و دوباره برگردیم به روز اول. چرا تاحدی که می‌توانست و مجال داشت با ساختارها درنیفتاد؟ اساساً ورود نکرد.

❧ ناقص ماندن طرح سنجدیه تحول اقتصادی در پس

اولویت‌بندی نادرست

طرح تحول اقتصادی، کار بسیار اساسی و سنجدیه و موجهی بود. اما ناقص اجرا شد و اولویت‌هایش درست تعریف نشد. در جلسه‌ای که رئیس‌جمهور و وزرای اقتصادی این طرح را رونمایی کردند و اقتصاددان‌ها هم بودند (جلسه معروف به دیدار دولت و صد اقتصاددان)، شاهد بحث‌ها بودم. در آن جلسه همه‌ی اقتصاددانانی که صحبت کردند، از اغلب طیف‌های فکری، همگی گفتند این هفت محوری که برای تحول اقتصادی مطرح کرده‌اید، شک نداریم که غدد سرطانی اقتصاد ایران است و باید جراحی شود. منتها آنجا دکتر ابراهیم رزاقی گفت از مالیات شروع کنید نه از هدفمندی

یارانه‌ها. در موضوع یارانه‌ها باید به سراغ توده‌ی مردم بروید. یعنی مثلاً قیمت برق برای روستایی کپرنشین هم باید گران شود. ضمن اینکه گلوگاه اصلی، یارانه‌ها نیست؛ مالیات است. در اصلاح مالیات به توده‌ی مستضعف مردم کاری ندارید و بلکه باید سراغ گردن کلفت‌ها بروید. آنهایی که مالیات نمی‌دهند و اقتصاد زیرزمینی ایران را می‌چرخانند. دولت مجبور می‌شود به هر شکلی شده، این لایه را شناسایی کند تا بتواند از آنها مالیات بگیرد. کسانی که با یک گوشی موبایل، روزانه چندصد میلیون پول جابجا می‌کنند کی و کجا بید؟ چه کسانی خانه‌های خالی را در تهران احتکار کرده‌اند؟ کدام بنیادها و شرکت‌های وابسته به دولت و حاکمیت از مالیات فرار می‌کنند؟

می‌شد از توده‌ی مردم خواست آمار و اطلاعات بدهند تا اقتصاد زیرزمینی به‌طور کامل شناسایی شود. هر جا ببینند کسی دارد دلالی می‌کند و جایی هم مستقر نیست که شناسایی شود، به دولت بگویند. دولت هم او را احضار کند و بگوید تا فلان مدت اگر کار اقتصادی‌ات شفاف نشود، جریمه می‌شوی. مردم راه می‌افتادند از گوشه و کنار اطلاعات می‌دادند. فلان جا انبار کالایی است که احتکار شده. فلانی دلال خودرو است. فلان خانه خالی است و سکنه ندارد. تحولی می‌شد. حالا معلوم می‌شود که چرا در اقتصاد، به مردم نیاز داریم. این طوری می‌شود دلالی را ریشه‌کن کرد و تحت کنترل درآوردش. این کار شدنی است. چطور هدفمندی یارانه‌ها را تا ته روستاها بردیم و الان در یک منطقه‌ی کپری هم اجرا می‌شود؟

اگر مالیات محور اول تحول اقتصادی می‌شد، به عدالت نزدیک‌تر بود. اما این جراحی ناقص بود. من مطمئنم پشت این ناقص اجرا شدن، طرز تفکرات طرفدار سرمایه‌داری نقش داشت. آنها به رئیس‌جمهور بد گرا دادند.

دکتر نقی‌زاده می‌گفت در ژاپن، دو بار مجبور شدم اموال را بین اعضای خانواده تقسیم کنم. درحالی که هنوز زنده بودم! چرا؟ چون اگر فردی بمیرد و ارثش از یک حد مشخصی بالاتر باشد، دولت حتی تا ۵۰ درصد ارث را به اسم مالیات می‌گیرد! با این استدلال که این ثروت زیادی که به وارث رسیده، از محل تلاش خودش نبوده، و دولت و جامعه هم در آن سهم داشته، پس باید مالیاتش را بدهد! ببینید نگاه به مالیات چقدر در این کشورها جدی است.

در ایران می‌بینید بعضی‌ها چند ملک و زمین دارند و رها کرده‌اند ولی اصلاً مهم نیست و رویش بحث جدی نمی‌شود. درحالی که در لیبرال‌ترین اقتصادها هم خانه و مسکن شوخی‌بردار نیست. زمین که خودرو نیست که اگر گران شد بتوانید واردات کنید و بازار را متعادل نگهدارید! حتی دولت در جایی که ببیند مالکی ملکش را بایر و رها گذاشته و آبادش نمی‌کند و از آن استفاده نمی‌کند حق تصرف دارد و مالکیت خصوصی نفی می‌شود. سیره‌ی ائمه (علیهم‌السلام) این بوده؛ فقه ما این را می‌گوید. قبل از ارائه‌ی ایده‌ی



طرح مسکن مهر، یکی از دوستان طلبه‌ی ما در قم مطالعاتی کرد که نشان می‌داد در غالب فِرَقِ فقهی شیعه داریم که اگر زمین آباد نشد، دولت حق تصرف دارد. زمین منبع طبیعی و خدادادی است. از محل تلاش مالکش که به وجود نیامده. در تفکر غربی، این حرف‌ها جایی ندارد و همه چیز در مالکیت خصوصی خلاصه می‌شود.

ظرفیت عظیم حوزه‌ی علمیه و کم‌کاری حوزوی‌ها

حالا که بحث به اینجا رسید داخل پرائنتر عرض کنم، آقا می‌فرمایند فقه حکومتی باید تولید شود! ببینید حوزه در این زمینه چقدر کم‌کار است. شما وقتی رساله را باز می‌کنید می‌بینید با یک قاعده «لاضرر و لااضرار فی الاسلام»، شاید پانصد حکم شرعی فردی استخراج شده است. مثلاً اگر کار شما نقاشی ساختمان است، لازم نیست هر روز تمام لکه‌های دست و صورتت را برای وضو پاک کنی، کلیت آن را پاک کن و نماز بخوان. چرا؟ چون لاضرر و لااضرار. قرار نیست پوست دستت را بکنی! یا اگر مادری نوزاد دارد و مرتب لباسش نجس می‌شود تطهیر لازم نیست با همان لباس نماز بخواند. لاضرر و لااضرار!

با همین یک قاعده فقهی میشد به جان دلالی در اقتصاد ایران افتاد و آن را ریشه‌کن کرد. چگونه؟ آیا واردات میوه ضرر به کشاورزان داخلی نمی‌زند؟ آیا باغدارها و کشاورزان بخاطر وجود نظام دلالی و بزخری محصولات، مستأصل و فقیر نشده‌اند؟

واردات میوه از قضیه‌ی تنباکو کمتر است؟ تنباکو یک کالای ضروری نبود، بلکه وسیله‌ی تفنن یک عده قلیانی بود. تازه از خارج هم وارد نمی‌شد، بلکه قرار بود امتیاز بهره‌برداری از تنباکوی ایران به دست یک خارجی بیفتد. یعنی صرفاً مدیریت توزیع، خارجی باشد. مرجع روشنفکر وقت چه گفت؟ «لیوم استعمال تنباکو بای نحوکان...». حالا میوه را مقایسه کنید. میوه یک کالای ضروری برای همه‌ی مردم است. در سراسر ایران هم انواع میوه به عمل می‌آید. دربست دارند از خارج واردات می‌کنند! در نتیجه باغات و کشاورزی ما به تدریج از بین می‌رود و کشاورز بدبخت می‌شود. انگار رفته‌ای و باغش را آتش زده‌ای. این ضرر و زیان نیست؟ لاضرر و لااضرار اینجا جاری نمی‌شود؟ این اگر حرام نباشد، مکروه هم نیست؟! نگویید مملکت رهبر دارد برود خودش مسئله را حل کند؛ به حوزه و فقه ربطی ندارد. پس اجتهاد پویا کجاست؟ حوزه حکمش را بدهد، حداقل این است که توده‌ای از مؤمنین، میوه‌ی خارجی را نمی‌خرند و کم‌کم فرهنگ می‌شود. اگر هم دولت هیچ‌کاری نکند، بصورت مردمی بخشی از مسئله حل می‌شود. اصلاً خیلی از مسائل امروز اقتصاد ایران، با قانون لازم نیست حل شود و حل نمی‌شود، با همین شیوه حل می‌شود. فقیه بگوید نماز در خانه‌ای که مالیات نداده، درست نیست، کاروبار محتکران خانه کساد می‌شود.

🔗 تلازم پیشرفت و عدالت در گفتمان انقلاب

گفتمان انقلاب، در یک کلمه، پیشرفت بر مبنای عدالت است و لاغیر. نه اول پیشرفت و بعد عدالت. نه اول عدالت و بعد پیشرفت. پیشرفت وقتی پیشرفت است که با معیار عدالت، طراحی و اجرا شده باشد.

اینکه آقا می‌فرمایند روی عدالت کار کنید، نظریه بدهید، عدالت پژوهی بکنید، بر همین اساس است. عدالت، یک کلمه و شعار نیست. یک پرستیژ و هیاهو و پول پخش کردن نیست. کما اینکه پیشرفت هم چنین نیست. شعار و هیاهو و دائم افتتاح کردن، اسمش پیشرفت و توسعه نیست.

🔗 بسیج توده‌ها؛ راه رسیدن به پیشرفت

باید همه را برای کار روی پیشرفت و عدالت بسیج کرد. نمی‌شود نشست تا رئیس‌جمهور عدالتی بیاید و فکر کنیم که دیگر عدالت محقق شد. هر رئیس‌جمهوری بیاید با همین سازوکارها و تفکرات مرسوم در جامعه مجبور است کشور را اداره کند. چه شعارش توسعه باشد چه عدالت.

قضیه این است که نمی‌توان به پیشرفت رسید مگر از مسیر فرهنگی اجتماعی. از مسیر بسیج توده‌ها. این شعار نیست. راهکار است. ببینید برای «لامپ اضافی خاموش» چه توان فرهنگی و اجتماعی‌ای در کشور فعال شد. کودکان هم روی برق اضافی حساس شدند. چند هزار دقیقه و ساعت در تلویزیون تبلیغ شد. آیا نمی‌شود برای به عرصه آوردن مردم در اقتصاد همین قدر تبلیغ کرد؟ می‌شود. تجربه‌ای مثل جهادسازندگی را پشت سرمان داریم. بی‌اساس صحبت نمی‌کنیم. جهادسازندگی در دهه‌ی شصت بدون رایانه و اینترنت و امکانات آن‌چنانی، توده‌ها را بسیج کرد. امروز با این همه زیرساخت نمی‌توانیم؟ من صحبت از واقعیت می‌کنم. کجای این شعار است؟ آن اتفاق نمی‌تواند دوباره بیفتد؟! جهادسازندگی، قبل از دفاع مقدس بود. اینطور نبود که بگوییم در کوران آتش و خون، ملت بسیج شدند و نقش ایفا کردند. قضیه‌ی سازندگی یکونیم سال قبل از جنگ شروع شد.

🔗 نیاز به عاملیت مردمی-جهادی در اقتصاد

ما در اقتصاد، نیاز به عاملیت مردمی داریم. آقا فرمودند: «سرمایه‌ی مردم و مدیریت مردم، باید اقتصاد را بردوش بگیرد». سرمایه‌ی مردم را همه می‌فهمند یعنی چه؛ ولی این «مدیریت مردم» را کسی نرفت باز کند که یعنی چه؟ فکر می‌کنند منظور این است که مردم پول بیاورند و اوراق مشارکت بخرند. مدیریت مردم را نفهمیدیم یعنی چه! کسی هم صدایش را درنیآورد که مدیریت مردم باید اقتصاد را بر دوش بگیرد.



باید از دولتی‌ها پرسید شما بسیجی را فقط برای واکسن فلج اطفال می‌خواهی؟ فقط آنجا به دردت می‌خورد؟ الان نمی‌شود بسیج را برای ایجاد یک شبکه‌ی توزیع کشوری محصولات کشاورزی به خدمت گرفت؟ در سال، سه هزار اردوی جهادی در کوردها، نه‌های ایران برگزار می‌شود. اینها جاهایی می‌روند که بخشدارهای همان مناطق هم نرفته‌اند. مستقیماً با مزارع و باغات کشاورزی برخورد می‌کنند. با مردم عجیب می‌شوند. اعتماد آنها را جلب می‌کنند. اینها نمی‌توانند محصول مردم را بدون دلالت‌بازی و با حفظ منافع واقعی کشاورز، به شهرها بیاورند و توزیع کنند؟ نمی‌شود این مأموریت را به بسیج سازندگی سپرد که تا اطلاع ثانوی، بسیج سازندگی هیچ کاری نکند و فقط نظام توزیع را در کشاورزی درست بکند؟ به راحتی می‌شود. برای این کار، صرفاً یک شبکه‌ی اطلاعاتی قوی می‌خواهید. بقیه‌ی بخش‌ها را مردم می‌آورند. مثلاً برای ترابری محصول، این همه کامیون دار و وانت دار بیکار هست که می‌توانید به خدمت بگیرید و برایشان یک سفارش بلندمدت درست کنید. آن وقت ببینید حاضر می‌شوند که نرخ کرایه‌ی حمل را نصف کنند یا خیر؟ اگر به مشاغل روزمزد که کارشان فصلی است و نوسان دارد، قول یک سال کار ثابت بدهی، قیمت به شدت می‌شکند. هزینه‌های کار پایین می‌آید. همه نفع می‌کنند. کشاورز، وانت‌دار، مغازه‌دار، مصرف‌کننده، و خود جهادی‌ها. ولی در نظام توزیع فعلی همه ضرر می‌کنند و فقط دلال سود را بالا می‌کشد.

ایجاد شبکه‌ی اطلاعات هم که دیگر خوراک جوان‌های دانشجو و طلبه است. به راحتی می‌شود برنامه‌ریزی کرد که در هر فصل، بهترین محصولات آن فصل کجا کشت می‌شود و چقدر؟ عوامل بسته‌بندی آن کجاها هستند و چقدر ظرفیت دارند؟ انبارها کجاست؟ ظرفیت بازارها چقدر است؟ محصولات را از چه مسیری به انبار و بازار برسانیم تا مثلاً ائتلاف محصول در مسیر حداقل شود.

همین گروه‌های جهادی موجود صرفاً با مدیریت یک شبکه‌ی اطلاعاتی، می‌توانند نظام توزیع محصول کشاورزی را زیر و رو کنند و تورم مسخره را در بازار میوه و محصولات بشکنند و منافع واقعی را به کشاورز مظلوم برسانند. چه کاری جهادی‌تر از این سراغ دارید؟ حتماً باید بروی زیر آفتاب بیل بزی و عرق بریزی تا مثلاً یک توالی روستایی بسازی و آن وقت سمت را بگذاری جهادی؟ نخیر جانم! بنشین پشت سرور رایانه‌ات در تهران، زیر کولر گازی، و شبکه‌ی توزیع میوه را با سامان کن و کار جهادی کن. جهاد اقتصادی!

دوستان گروه جهادی می‌گویند نه! ما باید برویم در عمق روستاها توالی بسازیم، تا خودسازی شود. جهاد را در عرق ریختن تعریف می‌کنند. تو مردم را راه بینداز، بزرگترین جهاد است.

🔗 اقتصاد مردمی؛ عبور از دغدغهی امکانات و نیرو

اول انقلاب امام چه کردند؟ نگفتند که کشور به سازندگی نیاز دارد، منتها چون الان امکانات و تخصص و پول نداریم، شما فعلاً بروید دانشگاه دکتری اقتصاد و مدیریت تان را بگیرید، تا بعد ببینیم چطور توسعه را اداره کنیم! امام فرمودند ما دستمان را دراز می‌کنیم به سوی ملت برای آبادانی کشور. یعنی دست خالی مان را دراز می‌کنیم آن هم به سوی همین ملتی که هنوز چهارماه نشده که انقلاب کرده‌اند!

پیش‌کسوتان جهادسازندگی می‌گویند در همان اوایل کار جهاد، برای احیای اراضی کشاورزی که از سخت‌ترین کارهاست، روستایی‌ها طلاهایشان را می‌فروختند و می‌رساندند به جهادی‌ها تا زمین‌شان را احیا کنیم و معطل بودجه و کمک دولت نمی‌ماندند. آن قدر استقبال مردم بالا بود که زمین‌شان در نوبت احیا می‌ماند تا کارهای قبلی را تمام کنیم. جهادی‌ها هم منتظر بودجه و امکانات نمی‌شدند. از هر جا که توان داشتند شروع می‌کردند.

اول کار، جهاد ماشین‌آلات نداشت. رفتند مصوبه از دولت گرفتند که ماشین‌آلات فرسوده و از کار افتاده‌ی ادارات را به جهاد بدهند. همان‌ها را تعمیر می‌کردند و دوباره به کار می‌گرفتند. این‌طوری نیروی تکنسین و مکانیکی هم پرورش می‌دادند که بعدها در جنگ خیلی به‌درد خوردند!

جهادگری تعریف می‌کرد که ساعت پنج عصر که کارگران شیفت اول کارشان تمام می‌شد و می‌خواستیم برویم، روستایی‌ها می‌آمدند که آقای مهندس شما بمان، ما نیروی تازه‌نفس از روستا می‌آوریم و کار را ادامه بده. این عاملیت مردم را ما هنوز نفهمیدیم.

🔗 اولویت با کار تئوریک است یا عمل؟!

خودمان را بازی ندهیم. تصور نکنیم اول باید برویم مبانی و فلسفه و تئوری‌های اقتصادی بخوانیم و بعداً دست به کار شویم. وقتی در عمل وارد شویم، بسیاری از درها به‌روی مان باز می‌شود، از جمله کار تئوریک واقعی و به‌دردبخور. مهندسی عظیمی، پیشکسوت و متفکر جهادسازندگی، می‌گوید ما در زمینه تحقیقات مهندسی جنگ، روشی را به کار می‌بردیم که ساخته و پرداخته خودمان بود. بعد از جنگ وقتی مدیریت می‌خواندم فهمیدم آن روش ما اسمش «مطالعه‌ی موردی» بوده. بدون اینکه تئوری‌اش را خوانده باشیم همان را داشتیم به کار می‌بردیم. مثلاً در توسعه‌ی فناوری بر مبنای یادگیری موردی یک مورد را اجرا کنیم، بعد همان مورد را پله پله بهبود بدهیم، تا به نوآوری برسیم. مشابه این تئوری را در ادبیات مدیریت فناوری داریم. می‌گوید کشورهایی مثل ژاپن و کره جنوبی، در فناوری اول تقلید کرده‌اند. بعد، تقلید نوآورانه کردند و بعد نوآوری. این‌طور نبود که سامسونگ یک‌شبه صاحب فناوری شود.



آقای عظیمی می‌گوید ما در مهندسی جنگ همین طور حرکت می‌کردیم. درسش را هم نخوانده بودیم. از جنگ که برگشتیم رفتیم سراغ مدیریت. دیدیم تازه دارند صحبت از مطالعه‌ی موردی می‌کنند. یا درخصوص مشارکت مردم در طرح‌های توسعه، که اصل الگوی جهادسازندگی در روستاها بوده، به‌تازگی بحث مشارکت خصوصی-دولتی (معروف به PPP) در ادبیات رایج شده است. درحالی که ما سی سال پیش در ایران تجربه‌اش کرده‌ایم.

فکر نکنید تئوری آن چیزی است که در اتاق درسته‌ی دانشگاه تولید می‌شود و در محدوده‌ی ذهنیات استاد و محقق منحصر است. این از همان خطوط انحرافی است که به ما گفته‌اند هرکاری اول از تئوری شروع می‌شود و تئوری هم یعنی ذهنیات استاد دانشگاه. پس ابتدا برویم فلسفه‌ی اقتصادی بخوانیم، بعد اقتصاد خرد و کلان را بگذرانیم، بعد مدل‌های اقتصادسنجی را روی کاغذ بیآوریم و آن وقت می‌توانیم صحبت از الگوی اسلامی ایرانی در اقتصاد بکنیم!

آقا اگر شما به این رسیدی که روی نظام توزیع محصول کار کنی، خب بسم‌الله، کار را شروع کن. وارد عرصه که می‌شوی می‌بینی دلال به یک شبکه‌ی توزیع وابسته است که اگر نباشد کارش پیش نمی‌رود. درمی‌یابی که شبکه‌سازی در نظام توزیع اصل است. منتها شبکه‌های مردمی می‌خواهیم که مالکش خود مردم باشند. جلوتر می‌روی و به نظام تعاونی می‌رسی. می‌بینی تعاونی‌های کمونیستی در ایران جواب نداده و باید سرمایه هم تأمین شود. تا اینجا معلوم شد که این شبکه هم باید مردمی باشد و هم خودگردان؛ یعنی به دولت و یا تأمین‌کننده‌ی پول، متکی نباشد. جلوتر می‌روی و می‌رسی به بحث تأمین مالی خرد. نظام قرض‌الحسنه را مطالعه می‌کنی. خلاصه همین‌طور ادامه می‌دهی و مسئله و ابعادش برایت روشن‌تر می‌شود و تئوری‌ات هم کامل‌تر. در نهایت می‌بینی در عمل و نظر، به یک الگویی رسیده‌ای که رویکرد جدیدی را در اقتصاد ترسیم می‌کند. اگر در دنیا می‌گویند سه رویکرد کمونیسم، لیبرالیسم، سوسیالیسم وجود دارد، روزی خواهد آمد که خواهند گفت رویکرد چهارمی هم هست به نام اقتصاد مردمی. مدتش هم ایران است و هیچ جای دیگری به این شکل نیست! اگر خودمان بفهمیم، فکر کنیم و وارد عمل شویم، این اتفاق می‌افتد. اما اگر مرعوبانه درجا بزنی و هی در پیچ‌وناب تئوری‌ها و مدل‌های موجود گیر کنیم، همین می‌شود که هست.

🌀 جراحی ساختار اقتصادی

یکی از افق‌های آینده‌ی اقتصاد کشور، جراحی ساختاری است. ریشه‌ی بسیاری از مشکلات برمی‌گردد به ساختار. رئیس‌جمهور هم آدم نابغه‌ای باشد، باز ساختار فعلی اجازه نمی‌دهد که درست کار کند. منظور از ساختار هم چارچوب‌های سازمانی نیست

که بگوییم با ادغام یا انحلال درست می‌شود. از فرهنگ حاکم بر ادارات گرفته تا فرایندها و سازوکارهای مرسوم تا قوانین و مقررات وضع‌شده و تا ترتیبات سازمانی، همه‌ی این‌ها وجوه ساختاری ماجرا است.

مثالی بزنم. یکبار برای تسویه‌ی مالیات شرکت سابقه‌ی که داشتیم، رفتیم اداره‌ی مالیات، شعبه‌ی شمال تهران. گفت سال گذشته پروژه‌ای داشته‌اید که مربوط به شعبه‌ی غرب تهران می‌شود. بروید از آنجا استعلام بیاورید که مالیات آن پروژه پرداخت شده یا خیر. گفتم خب همان سیستمی که به شما نشان می‌دهد من پروژه‌ای داشته‌ام، نشان نمی‌دهد که مالیاتش اخذ شده یا خیر؟ گفتند باید استعلام کاغذی بیاوریم. رفتیم اداره‌ی غرب تهران، گفتند برو هفته بعد بیا. دو هفته بعد رفتیم، گفتند اسباب‌کشی کرده‌ایم و فعلاً پرونده‌ها نامرتب است. حالا ببینید اگر ما ده تا پروژه از نقاط مختلف تهران می‌داشتیم چه اتفاقی برای ما می‌افتاد.

این همه همایش دولت الکترونیک گذاشته‌اند؛ به چه دردی خورده تا امروز؟ سر ماجرای اختلاس سه هزار میلیاردی، من معتقدم بجز متخلفین آشکار، باید بروند سراغ متخلفین پنهان که از آن جمله مسئولان امر دولت الکترونیک در اداراتی مثل سازمان مدیریت و وزارت ارتباطات و امثالهم باشند. باید مدیر مربوطه را بیاورند و بپرسند ده سال است با شعار دولت الکترونیک دارید بودجه می‌گیرید و همایش می‌گذارید و کتاب می‌نویسید و سند راهبردی تدوین می‌کنید؛ این است نتیجه‌اش؟ دولت الکترونیک کجا محقق شده؟ باید سه سال طول بکشد تا سیستم بانکی بفهمد یک نفر سه هزار میلیارد بالا کشیده؟ ساده‌ترین دستاورد دولت الکترونیک این است که هر تراکنش مالی در لحظه قابل رصد باشد. نه این که ساعتها بروی کاغذ و پرونده بررسی کنی تا بفهمی.

🔗 معضل اسناد بالادستی در پیشبرد اهداف

اصلاً این سندنویسی و تدوین برنامه هم شده بلای جان مدیریت کشور. هر جا بحث لازم و مهمی مثل دولت الکترونیک و امثالهم مطرح است می‌روی سراغ متولیش که چه کرده‌اید؛ یک سره حواله می‌دهند که داریم سند بالادستی و راهبردی و نقشه‌ی جامعش را تدوین می‌کنیم. می‌بینیم دولت تمام شده و کابینه باید عوض شود، اما هنوز سند راهبردی درنیامده! این همه کارشناس و مرکز تحقیقات استراتژیک و دفاتر مطالعاتی در دولت دارند چه می‌کنند؟ این همه برنامه‌ی مصوب و نقشه و راهبرد و مقررات چرا دارد خاک می‌خورد؟ الان گفته می‌شود ۳۴ سند سیاست کلی داریم و ۸ نقشه جامع مصوب. اینها برای تحول اداری واقعی کافی نیست؟

🔗 فعال‌سازی نخبگان برای تحقق اقتصاد مردمی

این افق اقتصادی در انقلاب که حالا مثلاً اسمش را می‌گذاریم الگوی اقتصاد مردمی - جهادی، چگونه قابل تحقق است؟ اول از همه باید پیش‌کسوت‌ها و نخبگان جهاداقتصادی



فعال شوند. منظورم نخبگان ثبت‌نام شده در بنیاد نخبگان نیست! آدم‌هایی که کاربلدند، متفکرند و در عین حال اهل عمل و واقعاً معتقد به الگوی اسلامی-ایرانی هستند. مثلاً آنها که سی سال قبل با باوری که به کارآمدی الگوی انقلاب داشتند، رفتند پای کار آبادانی روستاها و الان خانه‌نشین هستند! آنها را بیاوریم تا این دفعه توسعه‌ی صنعتی را در روستاها دنبال کنند. یا آنها که در دهه‌ی هفتاد خودکفایی واقعی در نیروگاه‌سازی ایجاد کردند و الان در شرکت‌های خصوصی‌شان سرگرم پروژه‌های پراکنده‌شان هستند؛ آنها را بیاوریم تا این بار خودکفایی در نیروگاه‌سازی هسته‌ای را پیش ببرند. یا آنها که در طول جنگ انواع خودروهای مهندسی و نظامی را ابداع کردند، بیاوریم تا پای کار تولید خودروی واقعاً ملی بیایند. این‌ها فعال نمی‌شوند مگر اینکه من و شما وسط میدان باشیم. دولت‌ها یا نمی‌توانند یا بلد نیستند و یا اساساً بنا ندارند از این‌ها این‌گونه استفاده شود. کار ماست. بدنه‌ی تحصیل کرده و تازه‌نفس و دغدغه‌مند. ما دو مشقت داریم. اول اینکه این تفکرات را در ذهن مسئولان وارد کنیم. بعد هم اینکه نخبگان را از انزوا خارج کنیم و به عرصه بیاوریم.

۳ اتاق‌های فکر عملیاتی

دوم اینکه اتاق‌های فکر عملیاتی را باید شکل بدهیم و فعال کنیم. منظورم برگزاری دوره‌ی طرح ولایت نیست که یک عده را ببریم در باغ و جنگل و به آنها آموزش تئوریک بدهیم! یا اینکه یک سایت راه بیندازیم و بگوییم اتاق فکر ماست. بلکه انجام بازدهی‌های میدانی و یافتن اطلاعات واقعی و ایجاد تعامل و رایزنی‌های گسترده با عوامل مختلف. این کار اصلی اتاق فکر عملیاتی است. باید مثلاً برویم بین متولیان گروه‌های جهادی، بحث راه بیندازیم که چگونه می‌شود توان گروه‌های جهادی در خدمت حذف دلالتی از کشاورزی قرار بگیرد. با گروه‌های جهادی بنشینیم و امکان‌سنجی کنیم؛ با سازمان‌های بالاتر مثل بسیج بنشینیم و طرح و نقشه‌ی عملیاتی در بیاوریم؛ با رئیس‌جمهور بنشینیم و اقناعش کنیم که کار را به این جوانان جهادی بسپار، شدنی است؛ اول هم از یک نقطه‌ی پایلوت شروع کنیم و بعد دایره‌ی کار را ده برابر کنیم. آن وقت می‌بینید «جنبش‌های جوانان» که رهبری می‌گویند لازمه‌ی تحقق الگوی اسلامی ایرانی است، واقعاً شکل گرفته و دارد به شدت کار می‌کند.

الان اسماً جنبش‌های جوانان، کم نداریم! بسیج، انجمن اسلامی، جنبش عدالت‌خواه، گروه‌های جهادی، جبهه‌ی فرهنگی، راهیان نور. ولی این‌ها در حد گروه یا سازمان یا تشکل عمل می‌کنند و عملاً «جنبش» نیست. وقتی جنبش خواهند بود که ثمره‌ی کارشان در کشور ایجاد موج و جریان بکند و مردم را پای کار بیاورد. حتی همین فضای مطالبه‌گری تخصصی که چند سال است در بسیج دانشجویی راه افتاده، باید به کار گرفته شود و در حد برگزاری جلسه و دوره ختم نشود.



«ما همه» هستیم ولی «با هم» نیستیم

امام در خصوص جهادسازندگی یک عبارت کلیدی خلق کردند: «همه با هم». پیام تشکیل جهاد را بخوانید، می‌بینید که ۵ یا ۶ بار امام به شکل‌های مختلف فهمانده‌اند که باید با هم باشید تا کارها انجام شود و در غیر این صورت نمی‌شود.

این همه با هم بودن به معنی عضو یک سازمان واحد یا زیر یک سقف بودن نیست. این هم نیست که همه یک‌رنگ شویم و مثلاً همه برویم در روستاها یا نه، همه بنشینیم و سیاست‌پژوهی کنیم و یا نه، همه برویم فیلمساز شویم. شما یکی دو دهه‌ی اخیر را بررسی کنید می‌بینید به مدد گفتمان‌سازی‌های مکرر آقا، حرکت‌های متنوعی در بدنه‌ی حزب‌الله ایجاد شده که در هر کدام باشید احساس کار آرمانی و گفتمانی می‌کنید. اگر آقا گفتمان‌سازی نمی‌کرد، این هویت‌ها هم شکل نمی‌گرفت و احزاب کور و کچل، هنوز در حال اداره کردن جوان‌ها و دانشگاه‌ها بودند. آقا نگاه همه‌ی ما را بزرگ کرد و چتر انقلاب را به وسعت توان‌ها و سلیقه‌های متنوع ما پهن کرد.

الان تک‌تک موج‌هایی که در بین جوانان بسیجی ایجاد شده، مورد تأیید آقا هستند. آقا جهادی‌ها، جبهه فرهنگی‌ها، بچه‌های سیاست‌پژوهی، بچه‌های تئوریک و فلسفی، بسیج‌های مختلف، همه را تأیید کرده‌اند. این یعنی در همه‌ی این زمینه‌ها باید کار شود. چون می‌خواهیم مملکت را بسازیم، بعدش جامعه را و بعدش تمدن را و آخر هم دنیا را آباد کنیم. این آرمان بزرگ را یک‌جانبه نمی‌شود ساخت. هم فلسفه لازم است هم هنر، هم پژوهش و هم کار جهادی. به همه این موارد با هم نیاز داریم. این معنای همه‌باهم است. منتها ما «همه» هستیم ولی «با هم» نیستیم. همه در یک جبهه‌ایم، ولی جبهه‌ای عمل نمی‌کنیم.

باور کنید حماسه‌ی اقتصادی را که آقا می‌فرمایند، همین امسال تا قبل از اسفند، شدنی است؛ اگر این طوری به ماجرا نگاه کنیم. باید چشم‌مان را باز کنیم و ظرفیت‌های موجود خود و کشور را درست ببینیم.

از گفتمان تا حماسه؛ راهی که باید رفت

باید مسیر گفتمان را تا عمل و بلکه تا حماسه هموار کنیم. نمونه‌ی این گفتمان‌سازی آقا و اجابت دانشجویان، در جریان عدالت‌خواهی مشهود است. آن زمانی که در دانشگاه‌ها بلوا بود و بسیج و انجمن با هم سر جنگ داشتند و دعوا سر نهضت آزادی و این‌ها بود، آقا به عموم دانشجویان پیام دادند که به داد «عدالت» برسید و «عدالت‌خواه» باشید. تئوریسین اصلاحات گفت نگذارید این پرچم دست بچه‌بسیجی‌ها بیفتد و گرنه ما آینده را از دست خواهیم داد. اما این موج به دست بچه‌بسیجی‌ها افتاد و آنها این کاره نبودند. این حرکت تبدیل به موج و جریان شد تا جایی که در سال ۸۵ آقا خطاب به دانشجویان گفتند محصول این موج عدالت‌خواهی که شما به راه انداختید، دولت نهم شد! البته



همان زمان با بسیج مشکل داشتیم. می‌گفتیم الان عدالت مسئله است و دوستان می‌گفتند نخیر، جبهه‌ی مشارکت مسئله است.

الان وقتی آقا می‌گویند جهاد اقتصادی، یعنی این مسئله، پیش روی انقلاب است. حتماً آقا افقی را می‌بینند که این موضوع را از ما مطالبه می‌کنند. مطالبه‌ی آقا هم این نیست که این حرف‌ها لقلقه‌ی زبان مان بشود. در واقع ایشان به ما می‌گویند من دارم جامعه را به آن سمت می‌برم، تو ای جوان دانشجو خودت را آماده کن تا جهادگر این راه بشوی. شما بسیجی جهادی باید برای این عرصه آماده شوی.

حماسه با تردید و ترس و مرعوبیت جور در نمی‌آید. باید حواس مان باشد که گرفتار ایهت اقتصاد سرمایه‌داری و محصول‌اتش نشویم. در تنگنای ذهنیت محدود غربزده‌ها نیفتیم. بزرگ عمل کنیم. همین که وارد میدان شوید، هیبت مدل‌ها و تئوری‌ها و الگوهای توخالی اقتصاد غربزده برای تان فرومی‌ریزد. نباید از ترس درافتادن با واقعیات، به کارهای فلسفی محض پناه ببریم و دست به عمل نزنیم. خیلی‌ها قصد داشتند روی اقتصاد و مدیریت اسلامی کار ایجابی کنند، اما در همان خوان اول که فلسفه بود متوقف شدند. ما ضد فلسفه نیستیم، اما نباید در آن متوقف شویم. پیشرفت کشور الان مثل رودخانه‌ی خروشان‌ی شده که در حال حرکت است. باید با چابکی از روی سنگ‌های این رودخانه بپریم و گرنه هرجا توقف کنیم همانجا غرق می‌شویم.

الان که آقا می‌گویند «حماسه»، یعنی من همه چیز را برای شما آماده کرده‌ام. این شما باید که باید بروید و اقداماتی انجام بدهید که دستاوردهای بزرگ باشد. من منتظرم شما کاری حماسی انجام دهید. خوبی واژه‌ی «حماسه» این است که نه قابل تفسیرهای متنوع است و نه قابل تئوری‌زدگی. باید انجامش بدهیم تا محقق شود! اتفاقاً سند بالادستی هم نمی‌شود برایش نوشت؛ مسخره می‌شود! «حماسه» یعنی همه با هم وارد میدان شوید و باری بزرگ را از زمین بردارید. آقا گفتند این کار به چشم دیده خواهد شد. پس «حماسه» یک اتفاق واقعی است که باید رقم بخورد و کلیدش هم همین جنبش‌های جوانان است.

والسلام علیکم

با تشکر از قرارگاه شهید باقری

پس از طرح مفهوم اقتصاد مقاومتی توسط امام خامنه ای، سخنان گوناگونی جهت تبیین آن مطرح شده است، لکن برای ایجاد فضای اقتصاد مقاومتی در جامعه، نیازمند توضیحی عینی و ملموس از این مفهوم هستیم. توضیحی که خارج از بحث های تئوری و کلی گویی ها، به طور عملی، مصادیق اقتصاد مقاومتی را روشن سازد و وظیفه آحاد مردم برای حرکت در این مسیر را مشخص سازد. جزوه ی پیش رو متن سخنرانی سردار نقدی است که تا حدود زیادی این نیاز را برطرف کرده است. ایشان با نگاهی متفاوت و فرصت محور ارکانی از اقتصاد مقاومتی مانند تقویت فرهنگ کار، اصلاح الگوی مصرف، تولید ملی، مردمی کردن اقتصاد و ... که مخاطب آن مردم هستند را به خوبی توضیح میدهند و به نقش بسیجیان در تبیین این ارکان میپردازند.

